

به نام خدا

هشت روز
با
مردگان

نوشته‌ی سید محمد سعادت

سروشانه	- ۱۳۹۹	سعادت، سیدمحمد،
عنوان و نام پدیدآور		هشت روز با مردگان / نوشه‌ی سیدمحمد سعادت.
مشخصات نشر		شیراز: فرهنگستان ادب، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهري		۱۴۰ ص.
شابک	۹۷۸-۶۲۲-۶۸۶۷-۰-۵	
وضعیت فهرست نویسی		: فیضا
یادداشت		: کتابنامه: ص ۱۲۰
موضوع		: تجربه دم مرگ
موضوع		Near-death experiences :
موضوع		: زندگی پس از مرگ
موضوع		Future life :
موضوع		: مرگ
موضوع		Death :
موضوع		: بزرخ
موضوع		Intermediate state :
رده بندی کنگره	BP۲۲۲	
رده بندی دیوبی	۲۹۷/۴۴	
شماره کتابشناسی ملی	۵۸۲۴۶۵۱	

□□□ هشت روز با مردگان

سید محمد سعادت

نوبت و سال چاپ: اول / ۱۳۹۸ / شماره‌گان: ۳۰۰۰
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۸۶۷-۰-۵

طرح جلد: سیده زهرا سعادت / ویراستار حمید اکبر پور/صفحه‌آرا؛ اطلس دهقانی
تایپ: مرجان کاظمی‌پور / چاپ و صحافی؛ مجتمع صنعتی چاپ دنیا
قیمت: ۱۵ هزار تومان

□□□ تپیه‌ی کتاب فقط از طریق ارتباط با نویسنده:
ir.shiraz1400@gmail.com

۰۹۳۷۰۱۹۱۵۶۸

□□□ حق چاپ محفوظ است
صمیمانه از نظرات، انتقادات و پیشنهادهای شما استقبال خواهیم کرد

سپاس

سپاس فراوان از سرکار خانم فاطمه‌ی امیری شیرازی که در راستای تطابق موضوع این کتاب، با آیات‌الله و احادیث و روایات، زعمات قابل توجه‌ای متمم شدند.

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

۱۱	تصادف منجر به مرگ
۱۳.....	جسد در بیمارستان
۱۵.....	قبض روح درست کاران در قرآن
۱۵.....	قبض روح بد کاران در قرآن
۱۶.....	سختی جان کندن در نهج البلاغه
۱۷.....	اولین ملاقات با ارواح
۱۸.....	سلب شدن امراض در هنگام مرگ
۱۹.....	حضور شیطان بر محضر
۲۱.....	اولین سرکشی روح از خانواده
۲۲.....	دنباطلی و خبر مرگ
۲۲.....	برخورد دنیا با انسان‌ها در نهج البلاغه
۲۳.....	دعا با اهل خانه و مراجعته به کنار جسم
۲۶.....	بیدار شدن وجودان در قیامت
۲۹.....	ارزش شهداء
۳۰.....	حضور در اولین تشییع جنازه با چشم برزخی
۳۱.....	عالی مثالی یا برزخ
۳۲.....	سرعت گذر دنیا در نهج البلاغه
۳۲.....	دنیا شناسی در نهج البلاغه

ورود بدون اجازه به خانه‌ی دیگران	۳۴
حضور یک روح بی نهایت زیبا و تورانی در قبرستان	۳۴
تأثیر روح در بدن جسمانی	۳۵
جسد حرّ تازه است	۳۶
سفر به برزخ و مشاهده‌ی وضعیت ارواح	۳۶
برزخ	۳۷
عذاب برزخ	۳۷
صراط	۳۸
پیامبران الهی و امامان شیعه	۳۸
پایان جلسه‌ی اول مصاحبه با آقای سمس	۴۰
درخواست مدیر برای حضور در جلسه‌ی مصاحبه	۴۰
آغاز جلسه‌ی دوم مصاحبه و ادامه‌ی ماجرا	۴۱
هر کس به اعتقاد خود	۴۱
انسان و رستاخیز	۴۲
هدف از خلقت انسان	۴۲
دین داران دین گریز	۴۲
وضعیت کلی برزخ	۴۴
محشور شدن در قیامت	۴۵
ارواح دروغ گویان و تهمت زندگان	۴۵
روسیاهی و روسفیدی در آخرت	۴۶
نام و سخن چن	۴۷
فسار قبر	۴۷
سؤال از اعتقاد به خدا و پیغمبر	۴۷
ماندگاری روح در آتش	۴۸
آتش گرم	۴۹
پل صراط	۴۹
سوال و جواب در قبر	۵۰
اعمال خوب و بد انسان، در قبر انیس و مونس او است	۵۱

۵۲.....	شهادت انسان علیه خودش
۵۳.....	دسته‌بندی ارواح
۵۴.....	کسانی که در برزخ مؤاخذه می‌شوند
۵۴.....	مجازات‌ها
۵۵.....	تقسیم‌بندی درست‌کاران در برزخ
۵۶.....	خدا دوستی به جای خدا ترسی
۵۷.....	تقسیم‌بندی بدکاران در برزخ
۵۸.....	آیا عذاب شدید با عدل می‌سازد
۵۹.....	رحمن را با عذاب چه کار؟!
۶۰.....	عمر کوتاه و عذاب همیشگی
۶۱.....	عدالت خدا در مجازات
۶۱.....	غفلت بندۀ‌ها
۶۱.....	وضعیت ارواح برخی از بدکاران
۶۲.....	قضات بدکار
۶۳.....	هشدار از خیانت به بیت‌المال
۶۴.....	حق‌الناس
۶۴.....	وضعیت کلی ارواح
۶۵.....	درخواست بازگشت به دنیا
۶۶.....	یک شبیه و پاسخ آن
۶۷.....	سرکشی مجدد روح از خانه و خانواده
۶۷.....	دیدار مردگان با خانواده‌هایشان
۶۹.....	ترک خانه و خانواده و حضور مجدد در برزخ
۶۹.....	خلاف ناکرده و گناه نوشته شده
۷۱.....	شهادت اعضاء بدن در قیامت
۷۱.....	کارهای خیری که از پرونده‌ی اعمال پاک شده بود
۷۲.....	مال اندوزی و عدم انفاق
۷۳	حج ناقص
۷۳.....	کسانی که به دیگران نسبت فحشاء داده بودند

۷۴.....	پرهیز از دشنا� به دشمن یا اخلاق در جنگ
۷۴.....	اقسام ظلم و ستم.....
۷۴.....	قذف
۷۵.....	بدعت گذاران.....
۷۵.....	دشمن ترین انسان‌ها نزد خداوند دو نفرند:.....
۷۶.....	افراط و تغیریط نسبت به حضرت علی(ع).....
۷۶.....	خودداری کنندگان از صواب در دنیا
۷۶.....	یاری نکردن ستمیده
۷۷.....	مرتكبین به قتل
۷۷.....	آدم‌کشی
۷۷.....	دروغ گویان
۷۸.....	دروغ
۷۸.....	شهادت دهنگان به دروغ
۷۸.....	جان دادن کافران.....
۷۹.....	لحظه جان دادن مؤمن و کافر
۷۹.....	بی توجهی ثروتمندان به نیازمندان
۸۰.....	اسراف.....
۸۰.....	ترک بزرخ و قرار گرفتن در کنار جسد
۸۰.....	انتقال جسد با هواپیما
۸۱.....	ترک جسد و مراجعه‌ی به بزرخ
۸۲.....	وضعيت ارواح دولتی‌ها و صاحبان قدرت
۸۳.....	کمک به ظالمان و حاکمان جور و ستم
۸۴.....	رهبران کفر
۸۵.....	آزار همسایه
۸۵.....	ورود اموال شبیهه ناک به زندگی
۸۶.....	حرام‌خواری
۸۶.....	عدم پرداخت خمس و زکات
۸۷.....	نابودی جسم و ماندگاری روح

۸۷.....	ارواحی که آسیب به جسم خود رسانده بوند.....
۸۸.....	ثواب و امدادن و عقاب ترک آن.....
۸۹.....	تلاش در جمع آوری زاد و توشه برای آخرت
۸۹.....	رهآورد نماز
۸۹.....	سرکشی ارواح از خانواده و درخواست از آنان
۹۱.....	درخواست مردها از زندها
۹۲.....	وضعیت اناش در برزخ
۹۳.....	مساحقه
۹۳.....	بوسیدن پسر جوان از روی شهوت
۹۳.....	حجاب
۹۴.....	وضعیت زن مسیحی(بنتی جین ایدی) در برزخ از زبان خودش
۱۰۲.....	وضعیت یهود و نصارا در برزخ.....
۱۰۳.....	معد در اعتقاد مسیحیت و یهودیت.....
۱۰۶.....	معد در مسیحیت:
۱۰۷.....	حجاب و عفت در آئین مسیحیت.....
۱۰۷.....	دوری از نگاه حرام
۱۰۷.....	دوری از آرایش ظاهری
۱۰۸.....	لباس مناسب، آرایش نکردن
۱۰۸.....	ارواحی که به زیارت قبر امام حسین(ع) نایل شدند
۱۰۹.....	وضعیت لواط کاران در برزخ
۱۰۹.....	لواط
۱۱۰.....	خدا دوستی و خدا ترسی
۱۱۰.....	خدا دوستی
۱۱۱.....	متقلب ها در برزخ
۱۱۱.....	تشییع جنازه خودم
۱۱۲.....	ارزش یاد مرگ
۱۱۳.....	شکایت مردگان.....
۱۱۴.....	ضرورت یاد مرگ در نهجه البلاغه

۱۱۵.....	علل پنهان بودن اسرار پس از مرگ
۱۱۶.....	زنده شدن و بازگشت به دنیا
۱۱۹.....	منابع و مأخذ:

تصادف منجر به مرگ

او مُرده بود و در کمال شگفتی پس از هشت روز زنده شده بود. کنجکاوی تمام وجودم را فرا گرفته و بسیار علاوه‌مند بودم از آنچه او در سفر هشت روزه‌ی خود به آخرت از سر گذرانده بود، گزارشی تهیه کنم و تحويل خبرگزاری بدhem. بعد از خواهش و تمّنای بسیار، پذیرفت چند ساعتی با او گفت‌و‌گو کنم تا داستان سفر هشت روزه‌ی عجیب و غریب خود به آخرت را برایم بازگو کند. هم بسیار هیجان‌زده بودم و هم کمی دلهره داشتم. اما مشتاقانه برای شنیدن ماجراهی سفرش به آن دنیا، لحظه شماری می‌کردم.

بالاخره روز موعود فرارسید و من طبق قرار قبلی راس ساعت پانزده روز دوم اردیبهشت، خود را به در منزل آقای "سمس" رساندم. خودرو را پارک کردم، پیاده شدم و زنگ را به صدا درآوردم. آقای سمس خودش در را باز کرد و با خوش‌رویی تمام از من استقبال و به داخل منزل هدایت کرد. با راهنمایی ایشان، به قسمت سالن منزل رفتیم. بعد از احوال پرسی و نوشیدن چای، او داستان سفر خود را این گونه تعریف کرد:

«هیچ چیزی از زمان تصادف یاد نمی‌آید؛ بنابراین با اجازه‌ی شما از لحظه‌ی جدشدن روح از جسم، موضوع را برایتان تشریح می‌کنم. آنچه به یاد دارم از لحظه‌ای است که دیدم روح من از جسم جدا شده و من، مثل ماهی که در آب حرکت می‌کند، در هوا معلق و شاهد و ناظر اعمال دیگرانم. می‌دیدم که بعضی در

حال کمک به پلیس برای سر و سامان دادن به صحنه‌ی تصادف و باز کردن مسیر تردد خودروها بودند تا راه را برای رسیدن آمبولانس هموار کنند و برخی با نیم نگاهی به صحنه‌ی تلغی تصادف، به مسیر خود ادامه می‌دادند.

در این میان بودند افرادی که به نیت رفع قضا از خودشان، سکه‌ای به سمت جسد پرت می‌کردند و عده‌ای نیز متأثر از این حادثه، ترس و نگرانی در وجودشان نمایان می‌شد، راننده‌هایی که با دیدن این صحنه، با اختیاط بیشتری رانندگی می‌کردند تا مبادا آن‌ها هم به این وضع مبتلا شوند. تماسای راننده‌های عبوری از صحنه، باعث شده بود که لحظه به لحظه بر تراکم خودروها افزوده شود و به همان نسبت، تردد نیز به سختی و کندی صورت بگیرد.

راننده‌ی آمبولانس به زحمت خودش را به صحنه رساند و به کمک پرستار اورژانس و پلیس حاضر در صحنه، جسد مرا در آمبولانس گذاشتند و پس از یک معاینه‌ی سطحی، اعلام کردند که هنوز عالیم حیاتی دارد.

وقتی دیدم پرستار اورژانس اعلام کرد که هنوز عالیم حیاتی در جسد وجود دارد، ناخودآگاه به او گفتم تشخیص شما اشتباه است و این فقط یک جسد بی جان است و ... اما انگار که نه صدای مرا می‌شنید و نه این که مرا می‌دید، چون کوچک‌ترین توجهی به حرف‌های من نکرد. ابتدا از این همه بی‌توجهی او، دلگیر و ناراحت شدم اما خیلی زود متوجه شدم که من یک روح هستم که از جسم جدا شده‌ام و اهل دنیا هرگز مرا نمی‌بینند.

در حالی که پرستار اورژانس در کنار جسد من در آمبولانس قرار گرفت و مشغول مداوای ابتدایی جسد شد، راننده نیز آمبولانس را به راه انداخت و آذیرکشان به سمت شهر حرکت کرد. من هم همراه آمبولانس، روان بودم. بدون این‌که زمان و مکان برایم وجود داشته باشد و یا این که در و دیوار و... مانع برای حرکت و عبور من باشد، جسد را مشایعت می‌کردم. به راحتی از شیشه و بدنه‌ی آمبولانس خارج و وارد می‌شدم

و همه‌ی اشیای مادی دنیابی، برایم مثل هوایی بود که در آن شناور بودم. فقط کافی بود اراده کنم که فلان جا باشم، لحظه‌ای بعد در آن جا بودم؛ حتی اگر هزاران کیلومتر با من فاصله داشت.

آمبولانس همچنان با سرعت و آژیرکشان، جاده را می‌شکافت و به راه خود ادامه می‌داد و پرستار نیز مشغول کارهای درمانی ابتدایی بود و من هم به خاطر علاوه‌ای که به جسم داشتم، آمبولانس را رها نمی‌کردم. ساعتی بعد جسم را در بیمارستان پیاده کردند و به بخش اتفاقات انتقال دادند.

جسد در بیمارستان

بیماران حاضر در بیمارستان و همراهان آنان همگی با دیده‌ی ترحم به جسد من نگاه می‌کردند و گاهی سری به تاسف تکان می‌دادند. همان‌طور که جسم را از راهرو عبور می‌دادند، من هم بدون هیچ مانعی از همه‌ی افراد و اشیاء و در و دیوار عبور می‌کدم و لحظه‌ای از جسم فاصله نمی‌گرفتم.

بعد از معاینات و عکسبرداری و سی‌تی اسکن از جسم، گفتند باید سریعاً به اتاق عمل برود. به رغم این که برای من زمان و مکان هیچ مفهومی نداشت اما متوجه شدم که جسم را در اول وقت صبح روز بعد به اطاق عمل بردند و تیم جراحی مشغول عمل شدند.

برایم بسیار عجیب بود که چرا پزشکان تشخیص نمی‌دادند که این جسد قبض روح شده است! و به قصد کمک به زنده‌ماندنش، او را اذیت می‌کنند! چند ساعتی جسد در اتاق عمل بود و من هم، همان‌جا نظاره‌گر آن بودم و تمام فعل و انفعالات تیم پزشکی را مشاهده می‌کدم و هیچ نگرانی و احساس ناراحتی نداشتم. تیم پزشکی کارش به اتمام رسید و جسد مرا به اتاق ریکاوری (ICU) منتقل و اعلام کردند اگر طرف دوازده ساعت به هوش نیامد، امیدی به زنده‌ماندن او نیست!!!

جسم را که فکر می‌کردند زنده است در اتفاقی جای دادند که یک بیمار میانسال دیگر نیز در آن بستری بود. من هم در همان اطراف در حال پرواز بودم و گاهی نیز به سایر قسمت‌های بیمارستان و حتی خیابان‌های اطراف می‌رفتم و بدون محدودیت از در و دیوار و حتی از جسم انسان‌ها عبور می‌کردم و هیچ نیازی نمی‌دیدم که باید از مکان‌هایی تردد کنم که راه عبور است.

از این که نمی‌توانستم با کسی صحبت کنم، چندان راضی نبودم. چون که در حقیقت هیچ کس مرا نمی‌دید و حتی نمی‌شنید و نمی‌فهمید و تمام توجه افراد و کادر بیمارستان، متوجه جسم و دستگاه‌ها و لوله‌هایی بودکه به آن وصل کرده بودند. آن‌ها به طور مرتب و منظم عملکرد دستگاه‌ها را بررسی می‌کردند و گزارش آن را در برگه‌ای که بالای تختم قرار گرفته بود می‌نوشتند.

عصر اولین روز حضورم در آی‌سی‌بو بود که ناگهان همه‌های درگرفت و پرستاران و یکی از پزشکان به بالین بیمار دیگر که در تخت کناری جسد من بستری بود، آمدند و مشغول رسیدگی به حال او شدند. مشخص بود که اتفاق خاصی افتاده و حال بیمار بدتر شده است.

در همین هنگام بود که یک موجود نورانی را در اتاق مشاهده کردم که خطاب به بیمار بستری که حالش بدتر شده بود، ادای احترام کرد. این موجود، بسیار متفاوت با موجودات مادی و دنیایی اعم ار انسان... بود و اگر بتوانم نورانیت آن را توصیف کنم شاید بتوان گفت شباهت زیادی به نوری داشت که از تشعشع طلای زرد برخاسته بود. این نور دارای قالبی بود بسیار زیبا و جذاب، به طوری که هر فردی ناخواسته جذب آن می‌شد. این نور چیزی نبود جز فرشته‌ی مرگ که آمده بود تا جان آن بیمار را بگیرد و در کمتر از یک دقیقه‌ی زمان دنیایی، روح از قالب بیمار جدا شد و در فضای اتاق و در کنار جسدش قرار گرفت!

قبض روح درست کاران در قرآن:

الذين تَوَفَّهُمُ الملائكة طَبِيعَنْ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
[همان] کسانی که فرشتگان، [جان‌های] آنان را به طور کامل می‌گیرند، در حالی که [از آسودگی‌های شرک و گناه] پاکند، [و به آنان] می‌گویند: سلام بر شما! به پاداش آن‌چه همواره انجام می‌دادید، وارد بهشت شوید.

و در تفسیر ذیل همین آیه آمده است: ... کیفر و پاداش بعضی، از همان لحظه‌ی مرگ آغاز می‌شود. در روایات نیز آمده: قبر، کودالی از دوزخ است، یا باغی از بهشت. مرگ نیستی نیست. گرفتن روح است. فرشتگان، مأموران الهی‌اند و خداوند برای هر کار مأمورانی دارد. مرگ پاکان همراه با درود فرشتگان است. سلام کردن، شعار فرشتگان ودارای ادبی آسمانی است.^۱

قبض روح بد کاران در قرآن:

يَوْمَ يَرُونَ الْمَلِئَةَ لَا بَشَرٍ يَوْمَئِلُ لِلْمُجْرِمِينَ وَ يَقُولُونَ مُحَرَّماً مَحْجُوراً
روزی که فرشتگان را می‌بینند، آن روز برای گناه کاران مژده‌ای نیست و [به فرشتگان] می‌گویند: «ما را امان دهید و [عذاب را از ما] دور کنید!» در تفسیر ذیل این آیه آمده است: ... فرشته بر آنان (کافران) نازل خواهد شد، اما به جای نور و وحی، حامل سخت‌ترین تهدیدات خواهند بود و آن روز به فرموده‌ی امام باقر (ع) روز مرگ آنان است که خداوند به ملک‌الموت فرمان گرفتن روح کافران را می‌دهد.^۲

این روح که بسیار نگران به نظر می‌رسید، هنوز متوجه حضور من نشده بود و تمام توجه‌اش به جسد خودش بود؛ گویا قصد نداشت جسد را رها کند و تلاش می‌کرد که مجدداً به جسم ملحق شود اما توان آن را نداشت. یعنی در حقیقت جسد او

^۱- قرائتی، سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۳۲، ص ۲۷۰.

^۲- همان، سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۲۲، ص ۳۶۲.

توانایی پذیرش روح را نداشت.

لحظاتی به همین منوال گذشت و روح مانند مادری بود که فرزندش را می‌خواهند از او بگیرند و مادر با تمام توان خود مقاومت می‌کند. اما این جهد و کوشش و تلاش‌ها، هیچ نتیجه‌ای نداشت و لذا مایوس شد و دست از تقلّاً برداشت و در گوشه‌ای مشغول تماشای جسد خودش شد که به خواب ابدی فرو رفت.

سختی جان کندن در نهنج البلاعه:

سختی جان کندن و حسرت از دست دادن دنیا، به دنیا پرستان هجوم آورد. بدن‌ها در سختی جان کندن سست شده و رنگ باختنده، مرگ آرام آرام همه‌ی اندام‌شان را فراگرفته، زبان را از سخن گفتن باز می‌دارد و او در میان خانواده‌اش افتاده، با چشم خود می‌بیند و با گوش خود می‌شنود و با عقل درست می‌اندیشد که عمرش را در پی چه کارهایی تباه کرده و روزگارش را چگونه سپری کرده؟ به یاد ثروت‌هایی که جمع کرده می‌افتد، همان ثروت‌هایی که در جمع آوری آن‌ها، چشم بر هم گذاشته و از حلال و حرام و شبه‌ناک گرد آورده و اکنون گناه جمع آوری آن، همه بر دوش او است. که هنگام جدایی از آن‌ها فرا رسیده و برای وارثان باقی مانده است تا از آن بهره‌مند شوند و روزگار خود را بگذرانند. راحتی و خوشی آن (اموال) برای دیگران و کیفر آن بر دوش او (میت) است و او در گرو این اموال است که دست خود را از پشیمانی می‌گزد به‌خاطر واقعیت‌هایی که هنگام مرگ مشاهده کرده است. در این حالت از آن‌چه که در زندگی دنیا به آن علاقه‌مند بود بی‌اعتنای شده و آرزو می‌کند، ای کاش آن کس که درگذشته بر ثروت او رشک می‌برد، این اموال را جمع کرده بود. اما مرگ هم‌چنان بر اعصاب بدن او چیره می‌شود تا آن که گوش او مانند زبانش از کار می‌افتد و در میان خانواده‌اش افتاده؛ نه می‌تواند با زبان سخن بگویید و نه با گوش شنود، پیوسته به صورت آنان نگاه می‌کند و حرکات زبان‌شان را می‌نگرد. اما صدای کلمات آنان را نمی‌شنود. سپس چنگال مرگ تمام وجودش را فرا می‌گیرد و چشم او نیز مانند گوشش از کار می‌افتد و روح از بدن او خارج می‌شود و چون مرداری درین خانواده‌ی خویش بر زمین می‌ماند که

(خانواده‌اش هم) از ششستن در کنار او و حشت دارند و از او دور می‌شوند. نه سوگواران را یاری می‌کند و نه خواننده‌ای را پاسخ می‌دهد. سپس او را به سوی منزل گاهش در درون زمین می‌برند و به دست عملش می‌سپارند و برای همیشه از دیدارش چشم می‌پوشند.^۱

خیلی زود مانیتورها و سرم توسط پرستاران از جسد جدا شد و لحظاتی بعد نیروی خدماتی بیمارستان در کنار جسد حاضر شده و پارچه‌ای سفید روی جسد کشید و با بی‌اعتنایی که حاصل دیدن مستمر این صحنه‌ها بود، جسد را به کمک همکارش روی یک برانکارد گذاشتند و به سمت سرداخانه به راه افتادند. روح نیز به دنبال آنان حرکت کرد. من هم ناخواسته به همراه آنان حرکت کردم. در اینجا بود که آن روح متوجه حضور من شد و فهمید که من هم از جنس خودش هستم. هر دو از این که می‌توانیم یکدیگر را درک کنیم، راضی بودیم.

اولین ملاقات با ارواح

وقتی به سرداخانه‌ی بیمارستان رسیدیم، چهار روح دیگر را مشاهده کردیم که در آن‌جا حضور دارند و جسدشان نیز در سرداخانه بود. نیروی خدماتی بیمارستان، جسد جدید را در سرداخانه و در کنار جسد‌های آن ارواح قرار دادند و رفته‌ند و ما به همراه سایر ارواح هم‌چنان در همان حوالی سرداخانه حضور داشتیم و فرصتی بود که با یکدیگر گفت‌وگویی کنیم. البته این گفت‌وگوها، هیچ شباهتی به مصاحبتهای دنیوی نداشت و بیشتر شبیه انتقال یک احساس یا اطلاعات قبل درک بود؛ یعنی سؤال‌یک روح و پاسخ روح دیگر صرفاً به وسیله‌ی همین انتقال انجام می‌شد.

اروح به علت عادت به جسد خود و شاید هم علاقه‌ی شدیدی که به جسدشان داشتند، معمولاً در نزدیکی سرداخانه‌ی بیمارستان که در قسمت زیر زمین قرار داشت در اطراف جسد خود روان بودند و همین امر فرصتی بود تا من بتوانم با آن‌ها گفت‌وگو یا انتقال

^۱- دشتی، محمد، ۱۳۸۲ قسمتی از ترجمه‌ی خطبه‌ی، ۱۰۹، ص ۱۴۵ و ۱۴۷.

اطلاعات داشته باشم.

اولین سؤال من در بارهی نحوهی جان‌دادن فردی بود که در کنار جسد من بستره بود و چند ساعتی از قبض روح او نگذشته و اکنون جسد او را به سردهخانه سپردنده بود. از او پرسیدم: «زمان قبض روح چه حالی داشتی؟» پاسخ یا در واقع همان انتقال اطلاعات اینگونه به من تفهیم شد: «وقتی که فرشته‌ی مرگ وارد اتاق شد و با احترام خاصی به سمت من آمد، احساس خوبی داشتم چون تمام درد و ناراحتی ام تمام شد و لحظه به لحظه داشتم سبک‌بال می‌شدم؛

سلب شدن امراض در هنگام مرگ:

با آمدن مرگ، توجه نفس (روح) از بدن سلب می‌شود و تمام امراض جسمانی و خلل‌های مادی از او مرتفع می‌شود و لیکن اگر دارای امراض روحی و اسقام (مرض‌های) نفسیه باشد، آغاز پیدایش امراض و اسقام باطنی است و همه‌ی آن‌ها تا آن زمان مثل آتشی بوده که در زیر خاکستر پنهان مانده بوده و هویدا می‌شود.^۱

و من از این‌که سبک‌بال می‌شدم احساس خوبی داشتم. اما لحظاتی بعد یک جاندار بسیار زشت و بدترکیب وارد اتاق شد و سعی داشت با یادآوری زن و فرزند و اموال و دارایی‌ام، مرا مشغول خود کند. حرکت این جاندار زشت، دقیقاً برخلاف رفتار فرشته‌ی مرگ بود. این موجود زشت و بد ترکیب با اظهار تأسف و ابراز دلسوزی نسبت به من، سعی داشت وانمود کند که زن و بچه‌ام تنها می‌مانند، اموال را دیگران تصاحب می‌کنند، زحماتم به هدر خواهد رفت، منزلم که سالیانی برای ساخت آن زحمت کشیده‌ام، در اختیار دیگران قرار خواهد گرفت و ...

فرشته‌ی مرگ نیز مرتب به من بشارت می‌داد که سفر موقت تو در دنیا به پایان رسیده و باید به جایگاه اصلی و جاودانگی خود که بارها خبر آن را شنیده‌ای، سفر کنی و ... هم فرشته‌ی مرگ و هم موجود زشت منظر، به عنوان دو نیروی فوق العاده قوی، هر کدام به نوعی سعی داشتند مرا برای ماندن در دنیا و یا رفتن به

^۱ - معاد از دیدگاه امام خمینی (ره)، ص ۱۶۶.

جهان جاویدان، مجاب کنند. من هم هر لحظه به سمت یکی از آنان جذب می‌شدم و تردید داشتم در ماندن یا هجرت!

بالاخره با اکراه و اجبار، رضایت دادم به این که تسليم فرشته‌ی مرگ شوم و آن صحنه چه لحظه‌ی سختی بود!"

آن روح در ادامه‌ی توضیحات خود اظهار داشت: "من چون مسلمان بودم و دارای اعتقادی راسخ به دین و مذهب خودم، بارها از بزرگان شنیده بودم که در زمان مرگ، شیطان بر مُحتضر(فرد در حال مرگ) حاضر می‌شود و سعی می‌کند که به هر ترفندی او را منحرف کند تا بدون ایمان و اعتقاد از دنیا برود." اما هرگز فکر نمی‌کردم حضور شیطان برای فریب انسان در لحظه‌ی مرگ اینگونه نفس‌گیر و طاقت فرسا باشد.

توضیحات او درباره‌ی قبض روحش تمام شد و این توضیحات، در یک آن واحد انجام شد و اگر بخواهم برای آن یک مثال ساده بیاورم، مثل جستجوی یک موضوع در رایانه بود که در زمانی بسیار ناچیز، انبوهی از اطلاعات روی نمایشگر ظاهر می‌شود. در حقیقت می‌توان گفت یک نوع انتقال اطلاعات است بدون این که از زبان و جسم مادی دنیابی اثری باشد.

حضور شیطان بر مُحتضر:

از امام صادق (ع) نقل شده است: هیچ انسانی نیست، مگر این که در هنگام مرگ - شیطان، یکی از مأمورین خود را نزد او حاضر می‌کند تا وی را وسوسه کند و در دینش، او را به شک اندازد و او را به کفر بکشاند. این وسوسه ادامه دارد تا این که روح از بدن او خارج شود؛ اگر مُحتضر از مؤمنان حقیقی باشد، شیطان نمی‌تواند بر او غالب شود و دین و ایمانش را بگیرد. پس هرگاه یکی از شما بر بالین یکی از کسان خود رفته باشد که مرگش فرا رسیده است، شهادتین را به او تلقین کنید تا شیطان به او دست نیابد.^۱

^۱- بخار الانوار، ج ۶، ص ۱۹۵